

## پیشگفتار

با اینکه تعلیم و تربیت در حیات انسان امری اساسی تلقی می‌شود، در عمل، بالا بردن سطح تربیت افراد بر پایه برنامه معینی صورت نمی‌گیرد.

همه میل دارند فرزندان خود را بخوبی تربیت کنند، اما کمتر در صدد تشخیص و شناسایی تربیت صحیح، این امر اساسی، برمی‌آیند. به طور کلی، همه می‌خواهند خود و فرزندان‌شان خوب تربیت شده باشند و دیگران نیز آنها را افرادی تربیت شده تلقی کنند، اما کمتر درباره اینکه در این روند حیاتی چه رخ می‌دهد فکر می‌کنند. همه از ضعف تربیت افراد جامعه صحبت می‌کنند، اما درباره اینکه چه باید کرد و چه اشخاصی مسئول تربیت افراد جامعه هستند کمتر بحث می‌کنند.

مردم غالباً از اینکه بعضیها از لحاظ اخلاقی رشد کافی نکرده‌اند شکایت می‌کنند؛ از باب مثال می‌گویند: چرا افراد دروغ می‌گویند؟ چرا مردم حقوق یکدیگر را محترم نمی‌شمرند؟ چرا بعضیها از آزار رساندن به دیگران لذت می‌برند؟ چرا عده‌ای بی‌انضباط هستند؟ چرا بر اعمال ما نظم و قاعده حاکم نیست؟ چرا در برخورد با اندک ناملامی عصبانی می‌شویم؟ چرا در موقع عصبانیت، از بروز اعمال ناپسند جلوگیری نمی‌کنیم؟ چرا از کنترل عواطف خود عاجزیم؟ چرا در سازگاری با جمع دچار اشکال هستیم؟ چرا روح همکاری در ما ضعیف است؟ چرا برای رفع اختلاف یا کاهش تضاد خود با دیگران اقدام نمی‌کنیم؟ چرا رفتار ناسنجیده افراد را نادیده می‌گیریم و آنجا که می‌توانیم دیگران را هدایت کنیم، کوتاهی می‌کنیم؟ چرا آداب و رسوم اجتماعی را در جمع رعایت نمی‌کنیم؟ چرا از درک ارزشهای معنوی و اخلاقی جامعه عاجزیم؟ چرا در برابر جامعه احساس مسئولیت نمی‌کنیم؟ چرا از معنویت، اخلاق، وطن، جامعه، مردم و فضایل اخلاقی فقط الفاظی را فرا گرفته‌ایم؟ چرا در مصرف غذا، بهداشت را رعایت نمی‌کنیم؟

چرا از تضييع نعمتهای ارزشمند الهی خودداری نمی‌کنیم؟ چرا اهمیت انقلاب و نقش آن را در تحول جامعه در نظر نمی‌گیریم؟ چرا قدر دستاوردهای انقلاب را درک نمی‌کنیم؟ چرا خود را به ارضای تمایلات بی‌ارزش مشغول می‌داریم؟ چرا خانواده محیطی آرام، تربیتی، قابل تحمل، آموزنده و تأمین‌کننده نیازهای اساسی روانی اعضای خانواده نیست؟ چرا حقوق همسران خود را محترم نمی‌شماریم؟ چرا از تربیت فرزندان خود غفلت می‌کنیم؟ چرا در زمینه عقلانی از درک امور ساده عاجزیم؟ چرا از نیروی تفکر خود در زندگی کمتر استفاده می‌کنیم؟ چرا قدرت پیش‌بینی نداریم؟ چرا نسنجیده اقدام می‌کنیم؟ چرا مسائل اساسی را از مسائل کمتر اساسی تمیز نمی‌دهیم؟ چرا در حل مسائل عاقلانه عمل نمی‌کنیم؟ چرا اهل مطالعه نیستیم؟ چرا آینده‌نگر نیستیم؟ چرا از مشورت با یکدیگر خودداری می‌کنیم؟ چرا از هدایت یکدیگر دریغ می‌ورزیم؟ چرا بموقع و به صورتی اساسی دیگران را به انجام دادن کارهای پسندیده تشویق نمی‌کنیم؟ چرا از رد کارهای ناپسند خودداری می‌کنیم؟ چرا اهل بحث و تبادل نظر نیستیم؟ چرا به هنگام اختلاف نظر، منطقی عمل نمی‌کنیم؟ چرا از گوش دادن به نظریات مخالف خودداری می‌کنیم؟ چرا در مقالات و کتابها، اصول علمی را در بیان مطالب و اظهار نظرها مراعات نمی‌کنیم؟ چرا به مسائل سیاسی توجه نداریم؟ چرا نسبت به مسائل اجتماعی حساسیت لازم را از خود نشان نمی‌دهیم؟ چرا در زمینه اخلاقی و معنوی از نظامهای منسجم پیروی نمی‌کنیم؟ چرا به خود اجازه می‌دهیم در هر زمینه، بدون داشتن اطلاعات کافی، اظهار نظر کنیم؟ چرا برای گسترش علم اقدام نمی‌کنیم؟ چرا در زندگی سطحی نگر هستیم؟

معمولاً ما به پرسشهایی از این قبیل کمتر توجه می‌کنیم. البته تنها طرح این سؤالا هم کافی نیست. باید دید چرا ما اینطور بارآمده‌ایم. آیا ما را در زمینه‌های مختلف تربیت کرده‌اند، ولی ما از فرصتهای تربیتی استفاده نکرده‌ایم؟ آیا در مراکز آموزشی، این مسائل مطرح هستند؟ آیا برنامه‌های مراکز تربیت معلم معلمان آینده را با اینگونه پرسشها و پاسخ آنها آشنا می‌سازند؟ آیا در کلاسهای درسی ما، حتی در دانشگاه، جز بالابردن سطح محفوظات کاری دیگر انجام می‌گیرد؟ آیا رسانه‌های گروهی ما نقشی در بالابردن سطح تربیت جامعه دارند؟ آیا برنامه‌های رسانه‌های گروهی اثر تربیتی دارند؟ آیا در

روزنامه‌ها و مجلات اینگونه سؤالها مورد بحث قرار می‌گیرند؟ آیا این گفته درست است که تربیت ما به دست حوادث، شرایط و اوضاع و احوال سپرده شده است؟ این جمله وضع ما را روشن می‌سازد: «مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْآبَتَانِ يُؤَدِّبْهُ الزَّمَانُ»: «کسی که پدر و مادر او را تربیت نکنند زمانه او را تربیت خواهد کرد». به طور خلاصه، تربیت ما امری تصادفی، بدون برنامه و تابع وقایع است.

البته از این جرگه باید گروه کثیری از مردم جامعه را مستثنا ساخت. اکثر مردم ما انضباط دینی دارند و در بسیاری از زمینه‌ها از دستورالعمل‌های دینی پیروی می‌کنند. قیام امت مسلمان ایران با رهبری امام راحل (ره) و تلاش، جانبازی و از خودگذشتگی مردم سبب انقراض نظام شاهنشاهی شد و جامعه را در برابر توطئه‌های استکبار جهانی حفظ کرد. این خیل عظیم در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی انضباط دینی دارند و رفتار خود را عمدتاً با تعالیم دینی وفق می‌دهند.

تربیت مفهومی اساسی دارد. بر فعالیتهای تربیتی اصولی حاکم است. هدفهای تربیتی نقش عمده‌ای در بالابردن سطح تربیت افراد جامعه دارد. تربیت، در مقاطع مختلف، برنامه‌های مختلفی مطرح می‌سازد. تشکیل مراکز آموزشی، تربیت معلم، تدوین برنامه‌های آرزوشی و درسی، تدوین کتابهای درسی و مدیریت مراکز تربیتی باید با توجه به اصول علمی و عقلانی انجام گیرد.

در مراکز آموزشی، شیوه کار باید دگرگون شود. به جای بالابردن سطح محفوظات شاگردان و وارد آوردن فشار بر مغزهای نوجوانان و جوانان، باید به تربیت آنها در همه زمینه‌ها پرداخت. تربیت معنوی و اخلاقی، تربیت اجتماعی، تربیت عقلانی، تربیت عاطفی و تربیت بدنی باید از روی اصول و مبانی معینی صورت گیرد. همان طور که گفته شد، در آموزش باید پیوسته مفهوم تربیت مد نظر مرییان قرار گیرد.

به نظر ما، تا زمانی که شیوه آموزش تغییر نکند، تربیت به عهده تصادفات واگذار می‌شود. شیوه آموزش در نظامی مثل نظام اسلامی باید در ارتقای شخصیت معنوی افراد، تربیت نیروی فکری و عقلانی شاگردان و تربیت اجتماعی، عاطفی و بدنی آنها کمال تأثیر را داشته باشد.

در این کتاب، ضمن بررسی چند کتاب فارسی که در مراکز تربیت معلم به عنوان کتاب درسی مورد استفاده واقع می‌شود و بررسی و ارزیابی چند کتاب معتبر خارجی، با نظر مؤلف در مورد «آموزش» آشنا خواهید شد.

امید است معلمان، استادان و مریبان از مطالعه این کتاب دریغ نوزند و مؤلف را با اظهار نظرهای تخصصی و منطقی خودیاری دهند.

علی شریعتمداری

دی‌ماه ۱۳۷۳

## مقدمه

بحث خود را با طرح چند سؤال آغاز می‌کنیم و امیدواریم خوانندگان گرامی با تأمل و ژرفنگری سؤالات طرح شده را مورد بررسی قرار دهند و با کمک نگارنده، در روند پیدا کردن راه‌حلهای اساسی و ارزیابی پیشنهادهای طرح شده، با شیوه اساسی آموزش که از نظر ما به مفهومی گسترده‌تر همان شیوه تربیت است، آشنا شوند.

### ۱. چرا مطالعه شیوه تدریس ضروری است؟

طرح این سؤال بدین دلیل است که برخی از دانشمندان مطالعه شیوه تدریس را ضروری نمی‌دانند. چند دلیل می‌توان برای تأیید این نگرش اقامه کرد؛ برای نمونه، تصور می‌شود شیوه تدریس چیزی نیست که کسی نداند. اکثر مردم، کمابیش تحصیلات ابتدایی را گذرانده، نزد معلم آموزش دیده‌اند و با شیوه آموزش آشنا هستند.

سؤال دیگری نیز مطرح است: آیا شیوه تدریس مهارتی است که هرکس می‌تواند در سایه مشاهده و تکرار آنچه دیده است بیاموزد؟ بدون تردید گروه زیادی تصور می‌کنند با مشاهده کار معلمان در دوره‌های مختلف تحصیل و گذراندن دروس گوناگون، با شیوه آموزش آشنا هستند.

آیا آنچه معلم انجام می‌دهد در بالابردن معلومات شاگردان دربارہ نحوه بیان درس مؤثر است؟ بویژه معلمانی که با دروس تربیتی آشنا نیستند و صرفاً به دلیل آشنایی با یک رشته علمی و احتمالاً تخصصی که در آن زمینه به دست آورده‌اند، به تدریس اشتغال دارند؟ به دیگر سخن، آیا شیوه آموزش را باید نزد متخصصان آموخت یا همان‌طور که گفته شد، مهارتی است ساده که هرکس می‌تواند با مشاهده آن را بیاموزد؟

رشته علوم تربیتی، برخلاف تصور بسیاری از مردم، رشته‌ای پیچیده است و آموزش آن نیاز به کسب تخصص در زمینه‌های مختلف این رشته دارد. تعلیم و تربیت به هر صورتی که مطرح شود، جزء لاینفک حیات انسانی است. آنچه در اجتماعات اولیه انجام می‌داده‌اند و آنچه در اجتماعات در حال رشد یا رشدیافته صورت می‌گیرد، همه از جهتی جنبه تربیتی دارد. منظور این نیست که هرآنچه انجام می‌شود موافق با اصول تعلیم و تربیت است و در رشد و تکامل انسان تأثیر مثبت دارد، بلکه مراد من از «جنبه تربیتی» هدف و منظوری است که همواره نسل پیشین برای نسل بعدی مورد توجه قرار می‌داده و اقداماتی است که در این زمینه می‌کرده‌است تا به زعم خود فعالیت‌های تربیتی انجام دهد.

مطالعه آنچه در گذشته و در دوره معاصر در اجتماعات مختلف تحت عنوان تعلیم و تربیت انجام می‌شود، همه جنبه تربیتی ندارد. ظاهراً هدف مسئولان و زمامداران، تربیت افراد است، ولی در موارد گوناگون، گاه هدف تحمیل افکار و اندیشه‌های خاص، اشاعه آداب و رسوم معین، تحقق اهداف اقتصادی و سیاسی، و در نهایت، پرورش افراد در مسیری خاص است. از نظر ما، اینگونه اهداف و اقدامات جنبه تربیتی به معنای صحیح کلمه ندارند، اما همان طور که گفته شد، فعالیت‌هایی تربیتی تلقی می‌شوند.

در طول تاریخ، متفکرانی که توانسته‌اند تا حدی خود را از نفوذ فرهنگ حاکم بر زمان خود رها سازند، بتدریج اصول تعلیم و تربیت را مطرح کرده‌اند و ما امروز وارث گنجینه‌ای گرانبها حاوی این اصول هستیم.

ادیان الهی، بویژه اسلام، عالی‌ترین دستورالعملها، اصول و اندیشه‌های تربیتی را در اختیار بشر گذارده‌اند. رهبران این ادیان توانسته‌اند با استفاده از تعالیم دینی در بالابردن سطح تربیت افراد در اجتماعات مختلف قدمهای مؤثری بردارند.

اسلام، نظر به محفوظ ماندن قرآن مجید از تحریف، و همچنین ثبت اندیشه‌های والای پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام به دست مسلمانان، در این مسیر از دیگر ادیان موقتر بوده‌است. در سوره نحل

آیه ۱۲۵ چنین آمده است:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»: ای پیامبر مردم را از روی دلیل و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و به بهترین وجه با آنها بحث کن.

در اصول کافی، از قول حضرت علی علیه السلام چنین نقل شده است:

«أَلَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفْهَمٌ، أَلَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدْبِيرٌ، أَلَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ»: دانشی که قرین فهم نباشد نفعی ندارد، خواندنی که توأم با اندیشیدن نباشد سودمند نیست، عبادتی که بی تفکر باشد خیری ندارد.

چنانکه می بینیم، فهم، تدبر و تفکر منطقی و توأم با دلیل، محورهای اصلی تعلیم و تربیت اسلامی هستند. این اندیشه ها در متون اسلامی در موارد گوناگون تکرار شده اند. شیوه تدریس که محور تعلیم و تربیت و بخشی از علوم تربیتی است امری ساده نیست که کسی از طریق مشاهده بیاموزد. باید در رشته تعلیم و تربیت به مطالعه ابعاد مختلف آموزش پرداخت تا بتوان ارکان آموزش، اصول حاکم بر آن و اهداف و شیوه های آن را فرا گرفت.

بنابراین، مطالعه شیوه های آموزش، برای همگان و بویژه برای معلمان ضروری است. تخصص صرف در یک رشته علمی فرد را قادر نمی سازد که مبانی، اصول و قوانین آن رشته را به دیگران بیاموزد. متخصص در یک رشته باید با دروس تربیتی و از جمله شیوه آموزش آشنا باشد تا هم بتواند سطح معلومات شاگردان را بالا ببرد و هم از طریق آموزش، رسالت تربیتی خود را ایفا کند.

## ۲. آیا شیوه های متداول، در تفهیم مطالب درسی به شاگردان مؤثرند؟

مطالعه وضع شاگردان در مقاطع مختلف این واقعیت را آشکار می سازد که آنچه در مراکز آموزشی رخ می دهد بالابردن سطح محفوظات افراد است. وادار کردن شاگردان به

حفظ مطالب و تکرار مو به موی سخنان معلم دلیل این مدعاست؛ لذا آنطور که انتظار می‌رود، تعلیمات مدرسی درک روشنی از مفاهیم، نظریات، اصول و قوانین در ذهن شاگردان به وجود نمی‌آورد. موفقیت در امتحانات نیز دلیل بر فهم شاگردان نیست، زیرا در بیشتر موارد امتحان نیز سطح محفوظات را ارزیابی می‌کند.

البته برخی از شاگردان بر حسب فعالیت‌های شخصی و گاهی در سایه راهنمایی پدر و مادر آشنا به امور تربیتی، به بالا بردن سطح محفوظات خود بسنده نمی‌کنند و درصدد فهم و درک مطالب برمی‌آیند. این شاگردان تسلیم شرایط موجود در کلاس نمی‌شوند و به صورت فعال با مباحث علمی برخورد می‌کنند.

### ۳. آیا رسالت مراکز آموزشی تربیت افراد است؟

برخی، مراکز آموزشی را صرفاً محل انتقال معلومات تلقی می‌کنند، ولی واقع امر این است که از بدو تأسیس مدارس رسمی و غیررسمی، پدران و مادران، ضمن توجه به جنبه آموزشی مدارس، پیوسته انتظار داشته‌اند که مدرسه تغییراتی اساسی در رفتار فرزندانشان به وجود آورد. این جنبه با کسب معلومات یا بالا بردن محفوظات تفاوت دارد. مردم به طور کلی از عالم انتظار دارند که رفتارشان با رفتار دیگران فرق داشته باشد. جامعه از دانش‌آموزان انتظار دارد که در جریان تحصیل، تغییراتی اساسی در رفتار خود به وجود آورند. این نگرش جامعه نشان می‌دهد که خواسته اصلی آنها از مدرسه یا به طور کلی از مراکز آموزشی (دبستان تا دانشگاه) تربیت افراد است.

۴. آیا با اجرای شیوه‌های جاری در آموزش، اقدامی هم برای تربیت افراد صورت می‌گیرد؟ همان‌طور که از مطالب بالا برمی‌آید، ما معتقدیم که شیوه‌های جاری در آموزش، نه تنها در تربیت افراد تأثیر ندارند، بلکه در فهم مطالب نیز به شاگردان کمک مؤثری نمی‌کنند. وقتی شاگردان ما در درک مفاهیم علمی، نظریات اساسی و اصول و قوانین موجود در رشته‌های علمی دچار اشکال باشند چگونه می‌توان انتظار داشت که شیوه‌های کنونی در تربیت آنها مؤثر افتند؟



در باره مفهوم تربیت، در بحثهای آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت. بحث ما در اینجا این است که: آیا آنچه جامعه از تحصیل کرده‌ها انتظار دارد با اجرای شیوه‌های موجود (ایراد سخنرانی، گوش دادن به سخنرانی، خواندن کتاب و جزوه درسی و حفظ کردن آن) محقق می‌شود؟ آیا عادات، گرایشها، نگرشها، شیوه برخورد دانش‌آموزان با مسائل مختلف و طرز تلقی و قدرت فهم و ژرف‌اندیشی افراد، که همه ارکان و اجزای اساسی تعلیم و تربیت را تشکیل می‌دهند، با اجرای شیوه‌های کنونی در مراکز آموزشی دچار دگرگونی و تحول می‌شوند؟

۵. آیا معلم و شاگرد غیر از کلاس درس که عمدتاً به آموزش اختصاص دارد محل رسمی دیگری یا وقت مقرر دیگر یا برنامه دیگری برای تربیت در اختیار دارند؟

باید چند نکته را روشن کرد. اول اینکه کار اساسی در کلاس یا آنچه وقت کلاس را اشغال می‌کند همان آموزش است. در آموزش هم صرفاً به انتقال مطالب علمی بسنده می‌شود. دوم اینکه ما در مراکز رسمی آموزشی وقت دیگر یا برنامه دیگری برای تربیت افراد نداریم. اگر معلم و شاگرد بخواهند در زمینه تربیت، خود قدمی بردارند، باید از طریق آموزش اقدام کنند. سوم اینکه آنچه در خانه یا در مراکز تفریحی یا ورزشی می‌گذرد نه جنبه رسمی دارد و نه مسئولان در این مراکز به رسالت تربیتی توجه دارند. بر فرض اینکه در خانه یا در مراکز دیگر افرادی پیدا شوند که با مسائل تربیتی آشنا باشند، اقدامات آنها در خارج از مدرسه و کلاس صورت می‌گیرد. نکته آخر این است که بدین ترتیب، تربیت افراد به عهده حوادث و وقایع گذارده می‌شود. جمله معروف «مَنْ لَمْ يُؤدِّبْهُ الْآبَوَانِ يُؤدِّبْهُ الزَّمَانُ» این حقیقت را آشکار می‌سازد که در چنین شرایطی کار تربیت افراد به «زمانه» واگذار می‌شود. به دیگر سخن، گاهی حوادث و وقایع، بدون هدف و برنامه و به صورتی نامشخص، در نحوه پرورش افراد نقش دارند. باید توجه داشت که این وقایع به صورتی که با طبیعت و انتظارات فرد سازگار باشد به پرورش فرد نمی‌پردازند. تحمل حوادث برای همه آسان نیست. بسیاری از افراد در برخورد با حوادث دچار تزلزل شخصیت می‌شوند.

۶. اگر کلاس درس، در همه سطوح ابتدایی، متوسط و عالی، صرفاً به آموزش می پردازد و این فرض را بپذیریم که رسالت اصلی مدرسه یا به طور کلی مراکز آموزشی، چنانکه جامعه انتظار دارد، تربیت افراد است، آیا می توانیم بگوییم که آموزش محور تربیت است و معلم و شاگرد، تنها با اتخاذ شیوه اساسی در آموزش، می توانند به امر تربیت پردازند؟ منظور این است که اگر مدرسه واقعاً بخواهد به تربیت افراد اقدام کند، تنها وسیله ای که در اختیار دارد همان آموزش است و عملاً وسیله دیگری در اختیار معلم و شاگرد نیست؛ بنابراین، آموزش اگر به صورتی اساسی انجام گیرد، هم تغییرات لازم را در عادات، گرایشها، نگرشها، شیوه برخورد با مسائل و خصوصیات فکری افراد به وجود می آورد و هم سطح معلومات آنها را بالا می برد؛ در این صورت است که می توان گفت آموزش محور تربیت است.

#### ۷. آیا اصولاً شیوه آموزش واحد است یا متعدد؟

معمولاً گفته می شود که شیوه های آموزش متعددند. کتابهایی که درباره آموزش نوشته شده غالباً روشهای مختلف تدریس را بحث می کنند. به فارسی هم کتابهایی نوشته شده و مؤلفانی درباره روشهای مختلف تدریس بحث کرده اند.

کتاب الگوهای تدریس، تألیف بروس جویس و مارشا ویل، از جمله کتابهایی است که درباره شیوه های متعدد تدریس بحث می کند. در این کتاب (۱۹۸۶، صفحه ۱) آمده است: «در این کتاب ما شیوه های متنوع تدریس را شرح می دهیم...».

نظر به اینکه نگارنده بعداً به بررسی این کتاب خواهد پرداخت، از بحث بیشتر در اینجا چشم می پوشد و فقط مدلها یا شیوه های تدریس از نظر این دو مؤلف را فهرست وار نقل می کند: (۱) تشکیل مفاهیم؛ (۲) تفکر استقرایی؛ (۳) آموزش تحقیق؛ (۴) رشد عقلانی؛ (۵) فراگیری از طریق عرضه مطالب؛ (۶) حفظ کردن؛ (۷) مدل تحقیق علوم زیستی؛ (۸) یادگیری غیرهدایتی؛ (۹) تدوین اندیشه؛ (۱۰) افزایش آگاهی؛ (۱۱) برخورد در کلاس درس؛ (۱۲) تحقیق گروهی؛ (۱۳) تحقیق فضایی؛ (۱۴) آموزش آزمایشگاهی؛ (۱۵) تحقیق در علوم اجتماعی؛ (۱۶) یادگیری برای تبحر در موضوع؛ (۱۷) فراگیری کنترل

بر خود؛ ۱۸) فراگیری از راه همسانسازی؛ ۱۹) آموزش بیانی؛ ۲۰) مهارت‌های فکری؛ ۲۱) شرایط یادگیری و ...

در کتاب کلیات روشها و فنون تدریس زیر عنوان «روشهای نوین»، روش توضیحی، روش سخنرانی، روش اکتشافی، روش حل مسأله، روش مباحثه، روش پرسش و پاسخ، واحد کار (پروژه)، گروههای کوچک، یادگیری فردی، روش آزمایشی، گردش علمی، روش ایفای نقش و فن تمرین مورد بحث قرار گرفته‌اند. بعداً درباره این کتاب نیز بحث خواهیم کرد.

برخلاف آنچه در این دو کتاب آمده، کتاب تفکر منطقی (روش تعلیم و تربیت)، تألیف هولفیش و اسمیت، همان طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، تفکر منطقی را روش تعلیم و تربیت تلقی می‌کند. در این کتاب، عناوین زیر دیده می‌شود: تفکر مسأله اساسی تربیتی؛ اندیشیدن یا تفکر کنترل شده؛ باور داشتن، گرایشی به سوی عمل؛ عقاید مدلل؛ عمل ترکیبی؛ عقاید مدلل؛ عمل تحلیلی؛ عقاید مدلل؛ قضاوت‌های ارزشی؛ استنباط و سفسطه؛ معنا و زبان؛ واکنش مفهومی؛ یک نظریه یادگیری برای معلمان؛ کلاس به منزله ادامه تفکر؛ هر کلاسی ممکن است مرکز تفکر باشد؛ رهبری تربیتی و جریان تفکر.

در کتاب آموزش راهبردی یا استراتژیک و یادگیری، تألیف بوفلای جونز و دیگران، زیر عنوان «در این کتاب درباره چه چیز بحث می‌شود» آمده است:

«در یک معنا، این کتاب درباره پردازش شناختی شاگردان است که در آن استراتژیهای آموزشی که ما تدوین کرده‌ایم روی آموزش نحوه پردازش اطلاعات و تفکر مستقل و مؤثر به شاگردان متمرکز شده‌اند.» (صفحه IX) در همین کتاب زیر عنوان «تعریف جدید یادگیری» آمده است:

«این اندیشه که یادگیری را از جنبه مفهومی به عنوان تفکر تلقی کنیم، اندیشه‌ای نسبتاً تازه است.»

همان طور که ملاحظه می‌شود، در این کتاب نیز درباره روشهای سنتی آموزش بحث نشده است. در آینده فصلی از بخش اول این کتاب را که چهارچوب آموزش استراتژیک را مورد بحث قرار می‌دهد بررسی خواهیم کرد.

کتاب ابعاد تفکر: چهارچوبی برای برنامه درسی و آموزش، تألیف رابرت جی. مارزانو و دیگران، نیز مشتمل است بر هفت فصل با عناوین: تفکر مبنای تربیت؛ فراشناخت؛ تفکر انتقادی و خلاق؛ فرایندهای تفکر؛ مهارتهای اساسی تفکر؛ رابطه محتوای رشته‌های علمی با تفکر؛ کاربرد چهارچوب.

با توجه به آنچه از کتابهای مختلف نقل شده و با ارزیابی این کتابها و نظر به تجربیات چند ساله، نگارنده اعتقاد دارد که شیوه اساسی تدریس «واحد» است و برخی از به اصطلاح شیوه‌ها یا فرایندها جنبه‌های مختلف همان شیوه اساسی واحد را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، شیوه‌های سنتی، برخلاف آنچه تصور می‌شود، شیوه‌هایی مستقل نیستند، بلکه بخشهایی از شیوه اساسی تدریس را تشکیل می‌دهند؛ از باب مثال، سخنرانی، پرسش و پاسخ، بحث و گفتگو و اجرای آزمایش، هریک بخشی از شیوه اساسی تدریس است.

از بحثهای گذشته نتیجه می‌گیریم که شیوه آموزش در رشته‌های مختلف و همچنین در مقاطع مختلف اصولاً یکسان است، ولی این شیوه واحد بسته به محتوای درس، تجربیات شاگردان و به طور کلی سطح رشد بچه‌ها، جلوه‌های مختلفی به خود می‌گیرد و کاربرد فنون و روشهای معینی را به عنوان بخشی از شیوه اساسی ایجاد می‌کند.

۸. شیوه اساسی آموزش چیست؟ آیا می‌توان این شیوه را همان شیوه تفکر، و به بیانی

دقیقتر، شیوه تحقیق تلقی کرد؟

با توجه به اینکه انسان، در هر دوره از رشد، میل به کنجکاوی دارد و از طرفی، خواه ناخواه با محیط پیرامون خود و آنچه در آن می‌گذرد در تعامل است، در برابر محیط واکنش نشان می‌دهد. این واکنشها برخاسته از تأثیر یک طرفه محیط نیست، بلکه ناشی از طبیعت بشری است که می‌خواهد در محیط اثر بگذارد و به دیگر سخن، به تجربه بپردازد. تجربه به معنای دقیق آن، تأثیر متقابل فرد و محیط است. این تأثیر دوجانبه، نقش افراد در محیط، ادراکات آنها، واکنشهای مختلف آنها و برداشت آنها را از اشخاص، رویدادها و اشیاء به صورتی خاص درمی‌آورد. کنجکاوی افراد آنها را به

شناختن محیط وامی دارد و این شناسایی، در هر مقطع از رشد، به منزله تفکر یا تحقیق در آن مرحله است. شیوه آموزش، در همه مقاطع آموزشی، از پیش دبستانی تا عالی، پایه و اساس واکنش فرد در برابر محیط است.

بعلاوه، انسان موجودی فعال است. فرق انسان با حیوان در این است که واکنشهای حیوان محدود و در سایه شرطی شدن شکل می گیرند. اصولاً حیوان در برابر محیط حالت انفعالی دارد، در صورتی که انسان قدرت ابراز واکنشهای گوناگونی دارد و در برابر محیط به صورت فعال ظاهر می شود و همین امر نقش او را در محیط آشکار می سازد.

بنابراین، در مراکز آموزشی که رسالت تربیتی یکی از محورهای فعالیت است، آموزش باید مبتنی بر تفکر و تحقیق باشد. به این بیان، می توان روش تحقیق را همان روش آموزش تلقی کرد و تحقیق و تفکر را فرایندی یکسان دانست. در این زمینه بعداً با تفصیل بیشتر بحث خواهیم کرد.